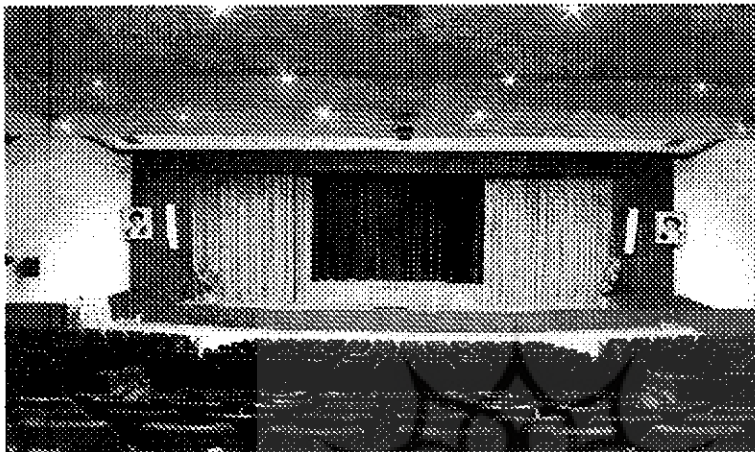


تأملی در هستی‌دروغ و چیستی انسان نقد نمایش ۴ مکایت از پندین مکایت رحمان

نویسنده و کارگردان: علیرضا نادری / تئاتر شهر، سالن چهارسو، آذر و دی ماه ۸۲



از: ع. ف.

مهم‌ترین نکته در باب این نمایش در آمیخته‌گی ظریف و مطلوب فن (تکنیک) آن با عنصر «زندگی» است. برخی - یا بهتر بگوییم اکثر نویسندگان و کارگردانان در اثر خود فن را «نما» می‌کنند و به رخ تماشای می‌کشند تا معلوم تماشاگران و شاید هم رقیبان شود که صاحب اثر چه قدر وارد و بلد است!

در این حالت، چنان چه صاحب اثر مُسلط به فن باشد، شاهد اثری خواهیم بود که در آن فن خشک بی‌روح و زندگی ساخته‌گی بی‌ربط، هر یک سازی جداگانه، و در مایه‌ای متفاوت می‌زنند. و چنان چه به فن مُسلط نباشد، با اثری مواجه می‌شویم که در آن، شکلک زندگی و اجرای فن، هم دیگر را به تمسخر گرفته‌اند، و مخاطب را سرکار گذاشته‌اند.

علیرضا نادری اما در نمایش «چهار حکایت از چندین حکایت رحمان» کوشیده است تا از خطایی از نوع اول یا دوم دور شود و در این کوشش ناموفق هم نمانده است. وی در نگارش متن هر چند از شیوه روایت چند زاویه‌ای که پیش‌تر در رُمان مُدرن به کار می‌رود و در آن یک ماجرا توسط بیش از یک راوی، روایت می‌شود. و مخاطب پس از برخورد با ماجرا از زاویه‌ی نگاه بیش از یک راوی، خود قضاوت نهایی را می‌کند و بهره می‌گیرد. اما، در نخستین مرحله و امی را که از رُمان نویسی گرفته «مال خود» می‌کند و متن نمایشی را به رُمان نمی‌بازد. در

قصه‌اش را از دید چهار شخصیت اصلی نمایش روایت می‌کند و کنار می‌کشد بی‌آن‌که بحث کند و فلسفه بیافد و نظریه پردازی کند، و با نظر خود را تحمیل کند. ساکت در کناری می‌ایستند تا تماشاگر مباحثه‌اش را با خود تمام کند و به نتیجه‌ی خودش برسد. وی هر چند نویسنده دقیق و اهل تعمق و تأملی است، و تاکنون متون خوبی را نگاشته است، و از سوی دیگر هر چند کارگردان اهل بینش و هوشیاری است، اما در آثار قبلی‌اش دخالت را بر قضاوت مخاطب خود مقدم داشته است. اگر چه در آن آثار، قضاوت و نظریه‌ی خودش بی‌حساب هم نبوده، اما اصرارش، ذهن برخی از مخاطبان او را به مقاومت و امی داشته است. ته مانده این اصرار و ابرام در همین نمایش نیز - و البته کم‌رنگ‌تر از پیش - که گاه خود را نشان می‌دهد.

مثلاً سه شخصیت دیگر - در متن و اجرا، در بخش‌هایی برجسته، یا به عبارت دیگر کاریکاتور شده و هم چون رحمان همواره در قالب حقیقی ظاهر نمی‌شوند. و این، نوعی هدایت

نویت بعدی این شیوه را به گونه‌ای در هستی و چیستی شخصیت‌هایش می‌آمیزد که در نگاه نخست به چشم نمی‌آید، اما به ذهن وارد می‌شود و اثر می‌گذارد.

در کارگردانی نیز نادری با هدایت صحیح بازیگرانش و بهره‌گیری از میزانشن ساده، اما خوش ترکیب و منطبق بر حقیقت ادراک و حس اشخاص بازی‌اش زندگی ساده و به ظاهر تخت و بی‌بعد آنان را در صحنه جاری می‌کند و با بهره‌گیری از تکنیک نمایشگری به نحوی که پیش‌تر گفته شد، ابعاد نهانی این زندگی‌ها را در تماس بی‌واسطه با ادراک مخاطب قرار می‌دهد. به عبارتی: وی زندگی را نمایش نمی‌دهد بلکه نمایش او نبض زندگی را روی صحنه می‌آورد. و در این راستا، دیالوگ‌های زنده، راحت، و ساده به علاوه به کارگیری طنز به میزان مناسب زیست و ساختار شخصیت‌های نمایش، یاری مؤثری به وی می‌کنند.

یکی از وجوه مهم و موفق این نمایش، عدم قضاوت نادری است. او



یا بهتر بگوییم هل دادن ذهن تماشاچی به سمت قضاوت و باور داشت‌های شخص علی رضا نادری است. ولی به هر حال، وی، در این نمایش، چنان که گفته شد در این زمینه به پخته‌گی بهتر و بیشتری رسیده است.

پیش‌تر به طنز در این نمایش اشاره شد. اکنون باید گفته شود که طنز در این اثر جای گاهی ویژه دارد و نادری که در نمایش‌های پیشین خود نشان داده است در این زمینه شناسنده خوبی است، در این جا کاربردی ویژه از طنز را در نظر داشته و در آن موفق هم بوده است. کافی است در نظر داشته باشیم که اتفاق نمایش در بطن یکی از جدی‌ترین وقایع امور جامعه‌ی ما، یعنی جنگ جاری است و طنز نمایش در درون این واقعه خیلی جدی و مهم تازیخ ما، پارادوکسی اندیشمندانه و تأمل برانگیز ایجاد کرده است.

طنز این نمایش دو وجه برونی و درونی دارد. هر چند طنز برونی آن گاه به هزل و هجو نزدیک شده به اجرا لطمه می‌زند، اما طنز درونی آن اتحاد مطلوبی با جدیت آن دارد، چنان که ممکن است اگر نزد برخی تماشاگران به طنز نمایش اشاره شود، حیرت کرده، وجود طنز را در آن انکار کنند. و این نکته نیز از وجوه توفیق نادری است، چرا که در واقعیت زندگی، و زندگی واقعی نیز چنین در هم تافته‌گی و یک‌پارچه‌گی غیرقابل تفکیکی وجود دارد.

مهم این است که طنز این اجرا، سمت و سوی تحلیلی و اندیشمندانه دارد و از نوع طنز تلخ و گزنده است. این طنز تلخ است به تلخی کینه و دشمنی انسان با انسان، و در عین حال شیرین به شیرینی بازیافت هستی. و باز تلخ است به تلخی هستی‌ای که حرکت و پیش‌رفت ندارد و میان هیچ و پوچ معلق و واژگون مانده است. و

باز شیرین است به شیرینی ستایش مردی و رادی و نکوهش ناراستی و دروغ.

بازی‌های نمایش را در جمع می‌توان موفق یافت. بازیگران از هدایت درست کارگردان، از زمینه‌ی مطلوب متن، و از استعداد‌های خود به خوبی بهره گرفته‌اند، به گونه‌ای که در هیچ یک از آن‌ها کاستی عمده‌ای دیده نمی‌شود. در این میان مشکل‌ترین بازی را **حمید هدايتی** به عهده دارد که در ایفای آن خوب کوشیده، و به توفیق قابل قبولی به ویژه در بخش بازی‌های سکوت - که حجم غالب این بازی را تشکیل می‌دهد دست یافته است.

به طور کلی می‌توان چنین دید که: نمایش چهار حکایت از چندین حکایت رحمان «ما بعدی» از هستی آدم‌هایی خاص را (که در عین حال می‌توانند عام باشند) که پس از گذراندن «ما قبلی» که خود در ایجاد آن دخیل نبوده‌اند ساخته شده، زندگی می‌کنند. ما قبلی با چنان هویتی، هر چند ناخواسته، مجالی و میدانی شده است برای بروز و ظهور «خواست» و «اختیار» و «اراده»، تا آدم‌ها «اکنون» آن را به اختیار، هویت ببخشند و در آن، و نیز در ذهن هوشیار آینده تنفس کنند. در این میان **کسی** (رحمان) توانسته است چنین کند و **کسانی** می‌توانسته‌اند، اما ناخواسته‌اند، و **کسانی** هم توانستن نمی‌دانسته‌اند، اما خواسته‌اند و خواستن آن‌ها بدون اختیار به سمت توانستن رفته و هر چند به ظاهر نتوانسته‌اند و ضربه خورده‌ترین این سه گونه‌آدمند، اما توانمندترین و قابل ستایش‌ترین آن‌ها به شمار می‌روند.

بدین گونه، می‌بینیم که نمایش، فلسفه و دیدگاهی عمیق و مهم را به روانی و ساده‌گی زندگی عام‌ترین و عادی‌ترین آدم‌ها، و در بطن

همین گونه زندگی، طرح می‌کند و در معرض قضاوت قرار می‌دهد. یعنی زیستن‌هایی را که در دیدگاه ذهن‌های پیش ساخته قرار نمی‌گیرند، پیش‌رو قرار داده، معلوم می‌کند که در این زیستن‌ها «قهرمانان»، «ناقهرمانان»، و ضد قهرمانان‌ی یافت می‌شوند مساوی و شاید هم برتر از قهرمان‌ها و ناقهرمان‌ها و ضدقهرمان‌های زندگی‌های برجسته و در جلوی دید

همه‌ی عوامل و عناصر اجرا، در بافتی همگون در راستای چنین دیدگاهی قرار می‌گیرند و هر یک نقش خود را هم‌آهنگ با سایر اجزاء ایفا می‌کنند. تنها به نظر می‌آید طراحی صحنه‌ی نمایش، اگر چه در آن هم‌بسته‌گی فکر و شکل به خوبی مشهود است، با دیگر عوامل و عناصر اجرا هم‌خوان نیست. چرا که در آن‌ها ممزوج نشده، و بیرون همه ایستاده و خود را به رخ می‌کشد. اما توفیق این طراحی در بیان مکان‌ها و موقعیت‌های چندگانه، شایان توجه است.

به گفته‌ی دیگر: این نمایش را می‌توان نمایشی مدرن دید که مدرنیسم آن با روشی سهل و ممتنع در بافت کلی اثر ترکیب شده و خود را به ذهن مخاطب تحمیل نمی‌کند، بلکه به دریافت او از چپستی آدم‌های نمایش یاری می‌رساند. اما مدرنیسم طراحی صحنه کمی بیرون‌تر از کلیت و هویت نمایش ایستاده است.

تیم اصلی نمایش یعنی دروغ نیز (که پتانسیل بالایی برای ایجاد طنز دارد و نادری از آن به خوبی برای ایجاد طنزی از آن دست که پیش‌تر گفتیم بهره گرفته است) زمانی که در کنار اتفاق نمایش و تأثیر آن در موقعیت و واقعیت جامعه معاصر ما دیده و سنجیده شود، تأمل برانگیز و هوشمندانه به نظر می‌رسد.

پایان